



بومی سرود ۷- رضا خراتی

نصرت‌الله هومنند

فرمایش سلطهٔ مرعشیان - همزمان با اقلتار صفویه و حیات امیر
پازواری - است، و به همین ترتیب زبان طبری رایج در دورهٔ زندیه
و آغاز به قدرت رسیدن آغامحمدخان قاجار و همزمان با دورهٔ
زندگی رضا خراتی، با بازماندهٔ آن، یعنی زبان طبری امروز تراثت و
پسنگی بیشتری دارد؛ در صورتی که غالب اشکان و مفاهیم زبان
شعری امیر پازواری در حال حاضر تا حدی مهجور و بی‌بهم است.
با تفصیلی که گذشت می‌توان دوران زندگانی «رضا خراتی» را
بین سالهای ۱۱۱۵ تا ۱۲۲۰ دانست.

پس از شیخ المعجم امیر پازواری، تنها شاعر بومی سرایی که
سروده‌هایش در میان مردم شریف خطهٔ مازندران تکرار عام یافت،
رضا خراتی است.

رضا خراتی - اهل خرات، محلهٔ کجور - از شاعران بنام طبری
زبان مازندران به شمار می‌رود. امروزه از محلهٔ کجور که از توابع
کوهستانی شهرستان نوشهر بوده، کوچکترین نشانی یافت نمی‌شود.
بر طبق روایات، این روستا در زلزلهٔ اوائل قرن ۱۳ هجری قمری یا
خاک پکسان شده است. اکنون نزدیک به ۱۸۶ سال از آن واقعه
می‌گذرد و نشانی از آرامگاه «رضا خراتی» در دست نیست. به
روشنی نمی‌توان گفت که رضا خرد نیز در این واقعه تار فانی را
وداع گفته است یا سالها پیش از آن.

سروده‌های رضا دارای مفاهیم صلحی، اخلاقی، اجتماعی و
عاطفی است و به لحاظ ساختار زبانی و شیوهٔ کاربرد صرفی و
نحوی، فاصلهٔ چندانی با گویش رایج - خصوصاً در سه دههٔ قبل -
ندارد.

اشعار رضا عموماً در شیوهٔ بیان، تحت تأثیر رباعیات حضرت
امیر پازواری است؛ گرچه نوع مفاهیم، تصاویر و لحنی که در
سروده‌های او به چشم می‌خورد دارای حال و هوای کوهستانی
است و آشکارا متمایز از سبک و سباق امیر.

سروده‌های رضا خراتی که ظاهراً در کسوت شیبانی روزگار
می‌گذرانند، گمانگان در میان اهالی نوز و کجور؛ به خصوص چهره‌بانان
و گالشها سینه به سینه نقل، و به آواز طبری خوانده می‌شود. این
اشعار که بسیار ساده و روان و زیبا هستند، در وزن روان ۵+۷
هجایی سروده شده‌اند و در هجای دوم و هجای پنجم آنها غالباً از
هجای بلند و کشیده استفاده شده و وجود مصروفیت خطا در هجای
پنجم استثنایی است.

در برخی از رباعیات رضا خراتی قوافی مصراع بیت اول با
قوافی مصراع بیت دوم متفاوت است؛ مثلاً در مصراع «ساره» و
مغاره و در مصراع «بگر» و «بال» و «صاله» ناقصه شده‌اند و در رباعی
دیگری «طاق» یا «یراق» و «سیاخ» یا «داغ» قافیانند. البته استفاده از
این روش در آثار امیر پازواری هم دیده می‌شود.

با توجه به دو عامل تغییر دهندهٔ زبان؛ یعنی مکان و زمان، زبان
طبری تغییرات وسیعی یافته است؛ مثلاً زبان طبری رایج در دورهٔ
«سنه مرده» در زمان دیلمیان - بالطبع بسیار کهنتر از زبان دورهٔ

من که پمپنه، فرژیرین یته دیما.
اونچه کیرین روزی هزار بارشیا.
آنا خال، ترگس، دکارین خاک دیما.
به مار که پوره، دونه به خاک کدیما.

Menke bameyn e, mer e baverin me dimā.
?ūn j e baverin rūzī hezār bār šīmā.
?anā xāl nargēs, dekārīn xākē dīmā.
me mār ke bemū, dūne me xāk kadīmā.

بند از مرگم مرا به جایگاهم ببرد
مرا به جای ببرد که روزی هزار بار به آنجا می‌رقم
بر مزادم شاخه‌ای ترگس بکارید
تا مادرم مزادم را بشناسد.

همی گفته که: نه مار ترچه پاشته بر؟
به تسکین تن، گور دله بخراشت بر.
چه تسکین تن، مهر و ماله پاشته بر.
تخیر این دنی، که هیچ وفا می‌ناشته بر.

hamī game ke: me mār mure čē bāšt bū?
me meskīnetan, gūred e l e hēprāšt bū.



پوسته می گویم، که چرا از مادر زاده شدم.
 چه می شد اگر تن رنجورم را در گور نهاده بودند.
 تن رنجورم شورا که ماران و موران می شد،
 درینا جهان را وفایی نیستا

me meškjrtan, mahr u mā'eye čāst bū.
 tət barīn darī, ke hīc vafāy nāšt bū.

شده چی برتم، خاطر بته ملاله.
 به بلبل زبون، دوس زکه و ته لاله.
 بلبل همه جا، خورده به وره کاه، لاله
 میزه همه جا، بیخته، به وره - کاه کاله

namne čī bū'ye m, xāter me ne melāle,
 me bujbel zāvūn, dūsreke vūne lāle.
 bibel hamē jā, xūnne, mevar-kā, lāle.
 mīze hamē jā, pajne, mevar-kā kāle.

منم دانم چه بگویم، دلم گرفته است.
 زبان ضمیم به خاموشی می گراید در پیشگاه دوست.
 بلبل برای همه می خوراند، اما نه برای من
 میزه برای همه رسیده است، اما برای من کال است.

رضا گنه جان، کهنه دنی ز کورمه.
 ختنه بی سرنه، فرش قالی ز کورمه.
 تن اتا - کهنه، زیاده ز کورمه.
 برته روز، برته زاری ز کورمه.

rezā gene jān, kehne danī rekūrme,
 xene bī sūrū, faršežāvī rekūrme,
 ten attā-kefan, ziyādatī rekūrme,
 bamarde ruze, berme zārī rekūrme.

رضا می گوید: دنیای کهنه را برای چه می خواهم.
 خانه ام بی روشایی است، فرش را برای چه می خواهم.
 بدنم هم زیادی است، کهنه را برای چه می خواهم.
 پس از مرگ، مویه و زاری را برای چه می خواهم.



آهوی کورچکی را فیدم در فامان لار
 تنها به چتره یا پیشانی آکنده از ابرهای بارانخیز
 آهوی کوچکت تو در چهار لار چه می کنی؟
 من هم یاری گیرنده و داغی فراون داشتم.

رضا گنه چان، اشتر چون بر بوم
 کز سنگ دشت پاشون بر بوم
 بورد مدرسه قرآن خون بر بوم
 پیش محمد (ص) بلبل زبون بر بوم

razā gone jān ʔassar ʔvūn bave būm.
 karā sangē dāste bāʔ būn bave būm.
 būrem madrese ʔorʔānā xūn bave būm.
 pišē mohammed balbel z evūn bave būm.

رضا می گوید: ای گاش از تو جوان می شلم
 در دشت گرسنگ پانچان می شدم
 به مدرسه می ردم برای خواندن قرآن
 چون بلبل زبان به سخن می گشودم نزد محمد (ص)

دنیا و شه که، بعبیر بعبیر تو بزم
 فلک، بزم، آدم حقیر تو بزم
 چون نمرود، خاک، امیر تو بزم
 تکبر و منکر، دامن گیر تو بزم

dnyā vess e ke bamir bamir nave bū.
 f e lake bāz e ʔadam haʔir nave bū.
 ʔevūn namerd bū xake ʔasir nave bū.
 nakir-o-monkar dām tne gir nave bū.

ای گاش دنیا جایگاه مزگ و میر نبود
 آدمزاد بدین پایه حقیر نبود
 جوان نس مرد و امیر خاک نس شد
 تکبر و منکر دانگیر مان نبود



واژش دکنه، چی اوته مار بوته
 پهلوت پهنره، چی گور خار بوته
 اینگنت کله، بته زغال بوته
 بلبل بته مس، دژش، لال بوته

vāreš dakuta, čī ʔuʔe dār bavem
 behlūt e meh sar, čī goretār bavem.
 ʔang šte kelē, bte z ʔāl bavem.
 balbul beme mas, dāress, lāl bavem.

پاران گولت، چون درختی باران خورده شدم
 در بیخولهای تانک و نمر گور خار شدم
 چون گلرله آتش سرخ بدم، زغال شدم
 بلبل مست بدم ناگاه لال شدم

علی (ع) اوته که عرش دروازه بوته
 نی (ص) اوته که وف زف ستاره شونه
 خالق اوته که بی جسم و بی زوونه
 حجب بی پایه، بن هوا آسونه

ʔali ʔūne ke: ʔarše darvāz e būne.
 nabī ʔūne ke: rafal e savāra šūne.
 xāle ʔūne ke: bijesm u bī zevūne.
 ʔaljab bī pāye ban heda ʔasomūn.

علی (ع) دروازه چان عرش است
 نبی (ص) بر و طرف سوار است
 خالق، خدای فارغ از جسم و زبان است
 شگفتا آسمانها که بی هیچ پایه استادمند

آهر وژه کاء، پدیشه لار داسون
 تک پزده برون، چش فشت ابر وارون
 آهر وژه کال، تر چیه لار سایون
 منم بته یار داشتمو داغ فراون

ʔahū varekā badīm e lāre damūn.
 tak čarde čarūn čes mašte e abre vārūn.
 ʔahū varokā ter e čv lāre samūn.
 menam bayt e yār dāštmu dā ʔāfrāvūn.